

قوم گوران

گارنیک آساطوریان

مترجم: ماریا آیوازیان

در ایران معاصر، اقوام و عشایر متعددی سکنی دارند که کارشان اغلب دامداری است. بعضی از این اقوام مانند: لُر‌ها، بختیاریها، بلوچها و ترکمنها شناخته شده هستند. لیکن در این میان اقوامها گروهها و عشیره‌هایی هستند که جز تعدادی از متخصصان و قوم‌شناسان کمتر کسی در خصوص آنان آگاهی دارند!

یکی از این گروهها و عشیره‌ها گورانیها هستند که مقاله حاضر به آنها اختصاص دارد.

کلیات

در شمال غربی کشور جمهوری اسلامی ایران یعنی کرمانشاه، قصر شیرین، کوه شاهان در شمال جاده بغداد، کوههای دالاهو تا رودخانه سیروان (دیاله)، گروه قومی - مذهبی (ethno - confessional) خاصی سکنی دارد که در آثار و نوشته‌ها به گوران مشهور است. باید افزود که

گران یکی از شاخه‌های عنبره گوران است.

اقوم گورانی، اغلب به صورت جزیرک‌هایی enclave در استان کرمانشاه و مناطق کردنشین مرز ایران و عراق سکونت دارند.

از مناطق مهم گوران‌نشین می‌توان از گهواره شصت کیلومتری غرب کرمانشاه، دشت زمکان، باوه، نوسود در داخل محدوده اورومان، لرهان، کردند، هورومان تخت نام برد.^۱

طبق روایات باجلانها، گروهی دیگر از گورانها در سده هجدهم میلادی موصل را ترک و به پیش کوه لرستان مهاجرت کرده‌اند و در آنجا با لک‌ها که گروهی مختلط از کردها و لرها هستند، ممزوج شدند. شماری از آنان نیز امروزه در منطقه سرپل زهاب و لرستان شمالی ایران سکنی دارند.^۲

باجلانهای ایران به دو دسته جمهور و قزانلو تقسیم می‌شوند و مذهب

1. Mackenzie 1965, p. 1139. Idem 1966, pp. 3 - 4

سلطانی؛ ص ۲۱ و ۱۳۱۹ میرتقی‌ص ۱۰۸ - ۱۰۹.

درباره توسعه تاریخی و مهاجرت و جابجایی گورانها

Hadank, pp. 24 - 33.

درباره اصول ادبیات و آثار مربوط به گورانها تا سال ۱۸۵۰ م

Лерх с. 98 - 99.

زیستگاه یکی از شاخه‌های گورانی یعنی باجلانها در عراق است که تعدادی از آنان در شمال خاقلین و تعدادی دیگر در شک کناره چپ دجله مقابل شهر موصل زندگی می‌کنند.

2. Soane, 1921, pp. 58 - 59, Hadank, pp. 33 - 34; Minorsky, pp. 75 - 70,

Edmonds, p. 10, Mackenzie, 1956, pp. 418 - 420, idem 1960, p. 1139.

آن سنی شافعی است.^۱

کندولاییها که شاخه کوچک دیگری از گورانها هستند در ده کندوله، در راه سنندج به کرمانشاه کناره‌های راست رودخانه بانیان زندگی می‌کنند.^۲

این دهکده از سه محله کندوله، پریان و شرف آباد تشکیل شده است و با دهکده‌های کردنشین عشایر زنگنه از جمله بازارلو، ترازو بار که از نژاد کولیها هستند محصور شده است.

گورانها از چهار گروه گورانها، هورومانها (آورومان)، گروه قبایل باجلان و کندولاییها تشکیل شده‌اند.

مجمع گورانها از دو شاخه گوران سیاه و گوران سفید متشکل است که اکنون با نامهای قلعه زنجیری و کردندی معروف هستند.

شاخه قلخانی (ایسپری) که مرکزشان قلعه زنجیر است، قلخانی (پرامی) که مرکزشان بیدنهر است، تفنگچی (دانیالی) که مراکزشان تختگاه و مال کبود است و گهواره که مرکزشان گهواره است از گروه زنجیری هستند. بنابر اطلاعات موجود، در اثر نفوذ کردها به اماکن سکونت گورانها اختلاطهای گرد - گورانی ایجاد شده و کردهایی که به آن نواحی مهاجرت کرده‌اند، نام این گروهها را با حفظ زبان مادری و مذهب پذیرفته‌اند. از این گروه می‌توان عشیره جاف - گروان را نام برد که در گروه مجمع زنجیری وارد شده و از چهار قبیله نیریژی، قادر میروسی (مُربد ووسی)، بیرانی (بیسانی) و تیشاشی (تاشی) متشکل شده‌اند.^۳

1. Soltani, pp. 883, sq.

2. Hadank, p. 85 sq; Minorsky, ibid, p. 76.

3. ЖЫКОВСКИЙ, с. 2, Soane 1921, p. 58; Idem, 1926, pp. 217, 224; Hadank, 26

- 28, Soltani, pp. 125, 319 sq, Asatrian - Voskanian, p. 223.

چهار قبیله مذکور قبلاً به عشیره کردی - جنوبی جاف متعلق بودند (به همین دلیل آنها را جاف - گوران می نامند) آنان به گویش کردی سورانی تکلم می کنند و پیرو دین اسلام و مذهب سنی شافعی و در عین حال از گورانها به حساب می آیند. قبیله تیشایی که متعلق به گروه جاف - گوران است بنابر نوشته بعضی از مؤلفان، قبلاً پیرو دین مسیح بوده و از ارمنستان به زیستگاه کنونی خود مهاجرت کرده اند.^۱

میرزا شکرالله سنندجی مؤلف سده نوزدهم میلادی در تحفه ناصری می نویسد: «در باره آنها گفته می شود که قبلاً مسیحی بوده و از کردهای ارمنستان هستند که به کردستان مهاجرت کرده و در شهر زور، سلیمانیه و کرمانشاه سکنی گزیده اند. اکنون آنان حدود پنجاه خانوار هستند و در جوانرود مستقر می باشند».^۲

جدایی قبایل مذکور از مجمع جاف بنابر مدارک موجود در نیمه سده نوزدهم میلادی روی داده است. اما مسیحی یا ارمنی بودن قبیله تیشایی مطلبی است که احتیاج به پژوهش و تحقیقات بیشتری دارد.

عشیره گوران - کرنندی (گوران سفید) از بیش از ده قبیله کوچک تشکیل یافته است که اکثر آنان کلهری هستند و به گویش لری سخن می گویند. در میان آنان تنها جلالوندیها گورانی هستند و از نظر نژادی از این گروه مستثنی می باشند.^۳

با این همه گویش هورومانی (آورسانی) زبان گورانی برای تمام گروههای عشیره ای گوران - کرنندی زبان دینی یعنی زبان مذهب اهل حق و زبان محاوره ای آنان است.

ایران شناسی فرانسوی اواخر سده گذشته در خصوص قبیله بزرگ

۲. سنندجی، ص ۲۶۰

۱. سلطانی، ص ۴۶۰

۳. سلطانی، ص ۳۲۳ - ۳۲۱ و صفحات بعدی.

هورومان (آورومان) چنین می نویسد: «ناحیه کوچک آورومان در کوههای زاگرس قرار گرفته و از تمام جهات با اقوام کرد احاطه شده است. مردم این ناحیه دارای ظاهری وحشی هستند و زبان آنان یکی از گویشهای دست نخورده و ناب ایران است.»^۱

و در واقع همان گونه که پژوهشهای جدید نشان می دهد، گویش هورومان نه فقط از گویشهای دست نخورده گورانی است، بلکه از گویشهای کهنه و ناب گروه زبانهای ایرانی می باشد.^۲

حوزه فراگیر گروه هورومان ناحیه هورومان لرهان در استان کرمانشاه است که به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می شود. مرکز بخش شمالی نوسود و مرکز بخش جنوبی پاوه می باشد.^۳

تعداد کلی سکنه گورانی زبان را طبق اسناد موجود می توان به یک میلیون نفر تخمین زد.

پیدایش گورانها و معنی اصطلاح گوران

نام گورانها ظاهراً در منابع و مآخذ تاریخی برای اولین بار به شکل «الکورانیه یا الگورانیه» آمده است و آن در کتاب سالک الابسار شهاب الدین عمری مورخ سده چهاردهم میلادی که مصری الاصل بوده است دیده می شود که آنان را مردمی دلیر و رزمجو نامیده و متشکل از دو طبقه «جندورعیه» دانسته است.^۴

بنابر بعضی از مدارک زبانی و اطلاعات تاریخی، گورانها در سده های وسطا از سواحل دریای خزر به زیستگاه کنونی خود مهاجرت کرده اند، بنابر نظر مینورسکی این خطه «از زمانهای قدیم همواره سرچشمه نیروی

1. Morgan. p. 3.

2. Mackenzie, 1966, p. 4

3. Hadank, p. 364. sq.

4. Лерх, с. 98; Minorsky, pp. 83 - 84.

انسانی که به طرف غرب در حرکت است بوده است»^۱.

مینورسکی در همانجا ایالات جنوبی دریایی خزر را با اسکاندیناوی زمان وایکینگها مقایسه نموده است.

زازاهای (دلمیکها) ساکن شرق ترکیه نیز از همین ناحیه مهاجرت کرده‌اند.

مدارک و اسناد زبان‌شناسی گواهند که زبان گورانی از گویشهای شمال غربی ایران است و به مجموعه گویشهای سواحل جنوبی دریای خزر تعلق دارد.^۲

آیا گورانها به gouranioi قید شده نزد استرابون مربوط می‌شوند یا خیر؟^۳

بنابر گفته استرابون گورانیوئی: «در همسایگی مادها و آن طرف ارمنستان می‌زیستند».

تأیید این گفته بسیار مشکل است، بویژه که گورانهای مورد بحث او را به سختی می‌توان از اقوام ایرانی، حتی هند و اروپایی شمرد. لیکن با اطمینان می‌توان گفت که گورانهای مورد بحث استرابون (همچنین ر. ک. به قره‌گزیان) از ساکنان بومی و قدیمی ناحیه خزر بوده‌اند که از دیرباز رنگ و صیغه ایرانی به خود گرفته‌اند.

در ضمن امکان دارد که نام آنها به مثابه پدیده‌ای از قشر تابع (Substratum) به اعقاب ایرانی شده و یا به یک قوم ایرانی دیگر که بعدها در آن نواحی موجودیت یافته است تعلق گرفته باشد.

به همین ترتیب ما نیز پیدایش نام قوم کرد را از فرم Kurti که از نام قوم غیرهند و اروپایی و رزمجویی kurtii (kurtioi) مشتق است نسبت

1. Asatryan.

2. Asatryan.

3. Strabo, XI, 14, 14

می‌دهیم که در ایالت کورچایک ارمنستان باستان می‌زیستند. ظاهراً این نام به اقوامی که بعدها در این منطقه بوجود آمده و دارای گویشهای کردی بوده‌اند اطلاق شده است.

در هر حال نمی‌توان واژه گوران استرابون را با وجود تمام شباهتی که به گوران مورد بحث ما دارد، مربوط دانست. گورانیهای کنونی از اقوام شمال غربی ایران هستند، بدون در نظر گرفتن اینکه آیا با گورانها استرابون مربوط می‌شوند یا خیر. در ضمن هنری راولینسون موضوع یهودی‌الاصل بودن این قوم را نیز طرح کرده است که در اصل قابل بحث نبوده و این نظریه در ایران‌شناسی به طور کلی رد شده است.^۱

ج. و. ویلسون و هنری راولینسون نام گوران را از واژه ایرانی باستان - gari به معنی «کوه» دانسته‌اند و گورانها را به معنی «کوه‌نشینان» ترجمه کرده‌اند که از نظر تحول صوتی و زبانی غیر قابل قبول است؟^۲

اصطلاح گوران (گوران) به چندین معنی به کار می‌رود. به معنی «کشاورز، دهقان، رعیت»، «راهزن» که لقب کردهای مکرری است و «دهانی» که عنوانی تحقیرآمیز و توأم با بی‌اعتنایی به شمار می‌رود. اما کردهای مکرری کلاً تمام پیروان مذهب اهل حق و رعیت ده را به نام گوران می‌نامند.^۳

نام گوران در میان کردهای شهرزور مترادف با «مسکین» و «رعیت» است و برای نامیدن رعایای کرد غیر عشیره‌ای به کار می‌رود. تصادفاً اصطلاح کرمانجی نیز معانی مشابه از جمله «فقیر، بی‌چیز، نوکر» داشته است. مقایسه شود:

من نوکر تو نیستم، من به ثروت تو مهتاج نیستم.

1. Hadank, p. 3.

2. apud: Hadank, pp. 1 - 2, 10 sq.

3. Spiegel, p. 369. Hadank, p. 14,

واژه کرمانج معانی شبیه به آنچه در بالا گفته شد ناکنون نیز در بعضی راحی حفظ کرده است.^۱

جالب توجه است که گورانها از دیرباز بخصوص در سده‌های وسطا به عنوان مردمی رزمجو و دلیر معروف بوده‌اند و از این رو لقب تحقیرآمیز گوران که از طرف همسایگان به آنان داده شده غیر قابل توجیه است. لادیمیر مینورسکی سعی داشته است تا بنوعی این تضاد را توجیه کند. وی گوید گوران یا گران عنوان قومی آنها است و از شکل *gawbarākan* گرفته شده ولی معانی «رعبت، فقیر» و غیره را صفت اجتماعی آنها به شمار آورده و آن را واژه گبران (*gabran*) مربوط می‌داند که شکل جمع واژه گبر (*gabr*) (زردشتی) در زبان فارسی است؟^۲

با اینکه ریشه لغوی ارائه شده مینورسکی درست به نظر می‌رسد ولی مایز در معنی این اصطلاح به نظر دور از حقیقت است زیرا چه از نظر یانی و چه از نظر معنایی واژه گبران (*gabran*) نمی‌تواند ریشه واژه گوران باشد.^۳

معنی اجتماعی نام مورد بحث به احتمال قوی نتیجه تحولی است که هداً صورت گرفته و آن مربوط به دوره اسکان آنها و اشتغالشان به کشاورزی است.

واژه گوران در موارد بسیار به عنوان نام پیروان مذهب اهل حق آمده است. بسیاری از گروههای اجتماعی مانند کردها، لرها و دیگران که اهل حق خوانده می‌شدند چنین نام داشتند. گاهی گوران و پیروان اهل حق به

۱. Hütteroth, p. 30 و ۳۱، شماره ۱۰۹، ص ۳۱ و ۳۰

۲. Minorsky, p. 80sq

۳. Kreyenbroek, pp. 66 - 67.

نتوان پدیده‌های مترادف به میان می‌آیند.^۱

در ایالات شمال غربی ایران، اصطلاح گوران میان فارسی‌زبانان و زکی‌زبانان به معنی «آواز» نیز آمده است. در گذشته گورانها بویژه سورومان‌ها با نام *kulāwī - spi* یعنی دارای کلاه سفید که یکی از مشخصه‌های لباس ملی آنان است بین کردها معروف بودند.

گورانها مانند ساکنان کوههای قفقاز روی لباسشان ردایی ماهرتی با شانه‌های پهن (یا پونجی) می‌پوشیدند و کلاهی نک تیز و دارای گوش‌بند مانند کلاه سکا‌های تیزخود باستانی بر سرشان می‌گذاشتند که در دهه‌های معاصر کلاه کردها جانشین آن شده است.^۲

کردها گورانها را با نام ماچو - ماچو یا ماچ - ماچ نیز می‌نامند. در گویش گورانی *Maēū/o* یعنی «من سخن می‌گویم» است.^۳

شرف خان بدلیسی، مورخ اواخر سده شانزدهم میلادی می‌نویسد: «کردها؛ به چهار گروه تقسیم می‌شوند، کرمانج، لر، کلهر و گوران». اما مینورسکی در همین خصوص می‌گوید: «از این گروه فقط کرمانجها و شاید هم احتمالاً کلهرها ممکن است در واقع کرد باشند، لرها و گورانها چه از نظر زبانی و چه از نظر قوم‌شناسی بکلی واحدهای جداگانه‌ای هستند».^۴

تقسیم‌بندی که شرف خان بدلیسی کرده است از روی شواهد عینی نیست بلکه انعکاسی است از معانی گوناگونی که واژه کرد داشته است. چنانکه می‌دانیم در سده‌های میانه معنی این واژه رنگ اجتماعی خاصی را دارا بوده و به کوه‌نشین، چوپان و کوچ‌کننده تعبیر می‌شده

1. Jones, p. 163. Adjarian

2. Gagarin, P. 258.

3. Benedicisen, p. 3; Edmonds. p. 10

4. Minorsky, pp. 75, 84 - 85.

است.^۱

ذکر این مطلب لازم به نظر می‌رسد که از قدیمترین شواهدی که از واژه کرد داریم در متن پهلوی «کارنامه اردشیر بابکان» به شکل *kurtān* *šupānān* است که «کوچ‌نشین» و «دامدار» باید ترجمه شود و نه «کرد» به معنی امروزی این واژه.

کردشناس مشهور هلندی مارتین وان برونیسون در مورد معانی واژه‌های کرد و گوران یادداشت‌هایی دارد که نتیجه گفتگو با پیرمردی کرد در دالاهو در دوران معاصر است. بقول پیرمرد «کرد» در چادرها زندگی می‌کند و دام‌پرور و کوچ‌کننده است. اما گوران ساکن روستاهاست است»^۲

مطلب مهم آن است که از سده چهاردهم میلادی میان کردهایی که به گویشهای مرکزی و جنوبی سخن می‌گفتند (برای مثال غربی ایران و سرحدات عراق) ادبیات گورانی (به گویش آرومانی) که کلاً محتوای مذهبی داشت، محبوبیت خاصی یافت.

گویش گورانی در حقیقت به زبان دینی پیران مسلک اهل حق (بدون توجه به قومیت) چه کردها، چه لرها، و چه ترکی زبانان منطقه آذربایجان مبدل شد که طبیعتاً موجب گسترش بیشتر آن شد. حتی مدت چند سده (سده‌های ۱۹-۱۲ م) در مقام زبان درباری ولی‌های اردلان بود.

بسیاری از مؤلفان کرد آثار خود را فقط به زبان گورانی نوشته‌اند، مانند ماله (مولا) مصطفی بسرانی، خانای قبادی (۱۷۰۰-۱۷۵۹ م.)، مولوی توگوزی (۱۸۰۶-۱۸۸۲ م.)، ولی دیوانه و غیره.^۳

اولین شاعری که به زبان گورانی شعر سروده است یوسف یسکا

1. Minonky, p. 75, Asatrian - Gevorgian, p. 500

2. Bruinessen, p. 111

3. Nebez, pp. 100 - 101

(وفات ۱۶۰۰م) است. زبان گورانی چندین سده وسیله ارتباط و محاوره مردم نواحی کردنشین جنوب بوده است.

می توان گفت، یکی از عوامل تاریخی کرد دانستن گورانها همین مطلب است.

سازمان اجتماعی، محل سکونت و اقتصاد

اساس و پایه زندگی اجتماعی گورانها نیز مانند کردها، لرها، زازاها و بعضی از گروههای دیگر ایرانی، قبیله و طایفه است، که بنوبه خود از سه واحد اجتماعی خانوار، دودمان و تیره تشکیل یافته است. مجمع عشیره‌ای شامل عشایری است که به وسیله روابط خونی (اصلی یا نسبی) به هم وابسته هستند و ایل یا عشیره نامیده می شوند. مجمع عشیره‌ای گاه از گروههایی تشکیل شده که پیدایش و حتی زبان و مذهب گوناگونی دارند مانند عشیره جاف - گوران که قبلاً درباره آنان سخن گفته ایم.

مجمع به ریاست یکی از عشایر قدرتمند اداره می شود که لقب خان یا ایلخان دارد. خان یا ایلخان در زمان جنگ قوای متحد را رهبری می نماید. رئیس قبایل گورانی سلطان نامیده می شوند. (مقایسه شود: سلاطین گوران). رهبران تیره‌ها را کدخدای نامند و دودمان تحت ریاست ریش سفیدها قرار دارد. در اینجا باید یادآور شد که تشکیلات قبیله‌ای در این روزها حالت و موانعیت گذشته را ندارد بویژه تعداد بسیار قابل توجهی از مردم از این تشکیلات بدور افتاده و در شهرها و قصبه‌ها زندگی می کنند. در اجتماع گورانها برابر با طبقه حاکم، طبقه والای روحانی یعنی سادات مذهب اهل حق نیز اهمیت ویژه‌ای را دارا هستند.

نظام عشیره‌ای در جوامع قبیله‌ای ایران تا حدی خصوصیات سنتی خویش را در نواحی کوهستانی حفظ کرده، با وجود اینکه آنجا نیز سلسله مراتب حکومت عشیره‌ای، غالباً فقط در ساخت رسوم حقوق سنتی

جلوه گر است و دیگر ارزش قبلی خود را ندارد.

در عین حال اغلب کردها و بلوچها در رابطه با اصول عشایری در ایران از اقوام دیگر محافظه کارتر می باشند.

ازدواج میان سادات اهل حق و اشخاص غیر روحانی اکیداً ممنوع است و گورانها از ازدواج با صاحب ادیان دیگر و قبایل دیگر اجتناب می ورزند.^۱

اصولاً ازدواجهای بین خودی یکی از ویژگیهای بارز تمام فرقهها و طریقتهای صوفیه (غلات شیعه و فرقههای هیتروژدکس) است. مثلاً بین یزیدیه تا به امروز نیز تنها ازدواجهای بین شیخها، پیرها و مریدها مجاز می باشد.

گورانها نیز مانند زازاها و یزیدیهها تنها با یک همسر زن زندگی می کنند و داشتن زنان متعدد نزد آنان مجاز نیست و طلاق نیز وجود ندارد.

گورانها امروزه در یک جا ساکن هستند و به مشاغلی از قبیل کشاورزی، باغداری و مزرعه داری مشغولند. دامپروری آنان در پرورش و نگهداری حیوانات بزرگ برای مصارف شخصی از فرآورده های آنها خلاصه می شود و تعداد بسیار کمی هم به نگهداری حیوانات کوچک می پردازند. دامپروری نزد آنان فصلی است و مقصد آنها در تابستان دشتهای کوهستانی محل سکونتشان می باشد. در کوهستانها هر خانواده ای خانه دائمی خود را دارد که از سنگ یا گل ساخته شده و بدون سقف است که هر بار آن را با چوب و خاشاک بازسازی می نمایند. گورانها هرگز در چادرها زندگی نمی کنند. اصولاً قصبه های گورانها شکل طبقه ای دارند، یعنی خانه های آنها طوری قرار گرفته است که بام خانه اولی، تراس خانه دومی است. از این نظر هورومان تخت بسیار دیدنی است.

منازل گورانها بسیار ساده و بی تجمل است و این خانهها در اصل شبیه به خانه های کوه نشینان ارمنستان است که از خاک و گاهی سنگ ساخته شده است.

خانه های دائمی ده را گورانها به نام ka (مقایسه شود: زازایی kē, črē) طالشی kār و غیره که مشتق از شکل ایرانی است باستان Kata (از ریشه kan «کندن») یعنی «حفر شده» می نامند.

بنابراین می توان گفت که یکی از شکلهای خانه های ایرانیان باستان، حفر شده و از سمت بالا قابل باز و بسته شدن بوده است.^۱

البته واژه هایی نیز برای خانه های مستحکم در مناطق مجاور وجود دارد از جمله: yāna (مقایسه شود با «خانه» فارسی) Māl کردی و غیره. خانه های کوهستانی یا تابستانی را گورانها hawārga می نامند. (مقایسه شود: زازایی wāra، کردی جنوبی wārga) از ایرانی باستان - war «احاطه کردن، پرچین کشی کردن». اما در لرستان خانه های موقت kūl (مقایسه شود: ارمنی kolik) و خانه های دائمی را zemgā می نامند.^۲

معمولاً در زبان ایرانیان باستان واژه هایی که دارای معانی «خانه، منزل» هستند از ریشه wis مشتق می شود و ترکیب های فراوانی از آن در زبان های ایرانی وجود دارد. مانند پارسی میانه wispuhr «خانه زاد، اشراف زاده» (در ارمنی vaspurakan) و غیره. در ایرانی باستان برای «خانه» واژه dmanā^۳ نیز وجود دارد که از ریشه هندو اروپایی - dom^۴ «خانه» مشتق شده است (مقایسه شود: روسی doim ارمنی tun) جالب است که این ریشه بسیار کهن پارسی در زبان ارمنی معاصر در واژه harewn «همسایه» ستر است که تحولی است از فرم قدیمی پارتی hadewn که بنوبه خویش از شکل ایرانی قدیم - hada - dmanā^۵ بمعنی «همخانه، همجواز»

ساخته شده است.

تجارت و داد و ستد نزد گورانها و کردها با تبادل اشیاء و اموال انجام می شد. امر مالی آنان به دست یهودیان بود و یهودیان به همین منظور مراکزی مانند بانکها در روستاها بنیان نهاده بودند. بعد از مهاجرت یهودیان آن مناطق به اسرائیل، این کار از روتق افتاد. یهودیان ساکن در شمال غربی ایران در روستاها و اجتماعات جداگانه‌ای می زیستند و وارد تشکیلات عشیره‌ای آن حدود نمی شدند. امروز در اسرائیل این گروه به نام یهودیان گُرد (kurdish Jews) معروفند.

از مشاغل پر طرفدار می توان از کوره گری، آهنگری، نساجی نام برد. مشاغلی چون گیوه بافی ساختن ابزار ظریف کشاورزی و وسایل خانگی مانند الک، نمکدان، فاشق، و غیره، از هنرهای ویژه کولیا بوده که دم یا دوم نامیده می شوند. شغل رقاصی و آوازه خوانی دوره گرد که از طرف بومیان به آن اعتنایی نمی شود از ویژگیهای کولیا است.^۱

لئون مسرَب سیاح ارمنی در کرمانشاه محل سکونت افراد گوران - کردی به گروهی از زنان کولی برخورد کرده است که به گفته او: «دهی داشتند کمی دورتر و ساکنان این ده فقط زنان بودند و وسیله معاش آنان دعوت از مسافران به دهشان و زدودن گرد و خستگی سفر از آنان به وسیله رقص و آواز و... مانند قصبه‌ای در آمازون که تمام مردها را از میان خود طرد می کردند».^۲

البته این روایات انعکاس بدگویی‌ها و غیبت‌هایی است که درباره کولیا در میان اقوام همجوار، همواره وجود داشته است و طبیعتاً حقیقت ندارد. احتمالاً یادداشتهای این مؤلف ارمنی درباره یک روستای معمولی کولی نشین است که بدون تردید ساکنان آن نه تنها مؤنث (به قول مؤلف

1. Amanollahi, Baharvand

2. Mesrop, p. 12

آمازونیها) بلکه مذکر نیز بوده‌اند.

لازم به ذکر است که زنان فعالترین اعضای جامعه کولیها هستند و مردها به شغل‌های نشسته که احتیاج به فعالیت زیادی ندارد مشغولند، و کار آنان در خانه‌ها و چادرها خلاصه می‌شود.

با اینکه زنان کولی از آزادی بسیاری برخوردارند فساد میان آنها وجود ندارد، حداقل نه به آن حد که گاهی سیاحان نوشته‌اند و قطعاً بدن فررشی هیچگاه از راه‌های امرار معاش آنان نبوده است.

زبان و ادبیات

زبان گورانها یعنی گورانی بویژه گویش هورومان، از زبانهای جالب و قدیمی ایران است همان طور که گفته شد این زبان مربوط به زبانهای ایرانی (خانواده هند و اروپایی) از گروه گویشهای خزری (caspian group) شاخه شمال غربی است. از این گروه می‌توان از زازایی، تالشی، هرزنی، مازندرانی، گیللی و افتری نیز نام برد. گویندگان به گویشهای یاد شده از زمانهای دور در سواحل جنوبی دریای خزر سکنا داشتند. در هر صورت با اطمینان می‌توان گفت که زازاها (یکی از اقوام ایرانی ساکن ترکیه مرکزی) آنجا را حدود سده‌های یازدهم تا دوازدهم و گورانها نیز کمی بعد از آنان، ترک کرده‌اند.^۱

در قرون شانزدهم تا هجدهم میلادی زبان گورانی در شمال غربی ایران کاربرد گویشی منطقه‌ای (overdialectal koine) داشته است و به مثابه lingua franca در نواحی مذکور از آن استفاده می‌شده است. از جهت دیگر ادبیات مذهبی اهل حق اکثراً به زبان گورانی است. و این خود باعث آن شده که این زبان جنبه زبان دینی بخود بگیرد. بنابراین تصادفی

نیست که نه فقط گورانها بلکه لرها، کردها و همان طور که یاد شد آذربایجانیهای ترک زبان پیرو مسلک اهل حق نیز به زبان گورانی نوشته و سروده‌اند. این مسئله سبب به وجود آمدن ادبیات غنی گورانی شده است.

یکی از نشانه‌های بارز محبوبیت زبان و نظم گورانی میان ساکنان مناطق کردنشین و گورانی‌نشین ایران آن است که واژه گوران یا گران در گویشهای کردی حتی کرمانجی به معنی «اشعاری که به آواز خوانده می‌شود» به کار رفته است. و اصولاً گاهی به معنی «آواز» نیز آمده است. از این قرار «گوارنی چرین»، گورانی گوتن و یا «گورانی خواندن» در سنندج و میان اکراد مگری به معنی آواز خواندن، آواز کردی ترنم کردن است. و این دال بر آن است که تمام ادبیات منظوم مذهبی گورانی را چه گورانها و چه لرها و کردها و آذربایجانیهای ترکی زبان منطقه کلاً به آواز می‌خواندند.

به علاوه اصطلاح گورانی، نام اشعار عاشقانه نیز می‌باشد که ابیات آن در اصل ده هجایی (دکاسیلا بیک) و گاه از هشت هجا (اکتاسیلا بیک) تشکیل شده است.^۱

رتال جامع علوم انسانی

مثال:

شم بیم شله بیم، پروانم کردی فره آقل بیم، دیوانم کردی^۲
 من شمع و شعله بودم مرا پروانه کردی دانا بودم مرا دیوانه کردی
 جالب توجه است که در موسیقی ملی ارمنی نیز سبک مخصوصی از آوازهای عاشقانه و هجران وجود دارد که «گیورانی» نامیده می‌شود ولی بر خلاف اشعار گورانی این ابیات از دوازده هجا تشکیل شده است.
 این سبک و نام آن به احتمال قوی از گورانی اقتباس شده و احتمالاً

۲. مگری، ۱۹۵۱، ص ۳۴.

۱. مگری، ۱۹۵۱، ص ۱۶-۱۷.

توسط کرمانجی به ارمنستان وارد شده و جا افتاده است.

به زبان گورانی (بویژه گویش هورومان) ادبیات بسیار غنی وجود دارد. که از میان آن نظم که شامل حماسه، تغزل و اشعار مربوط به مراسم مذهبی است قابل ذکرند.

همان طور که قبلاً یاد شده اولین شاعر گورانی یوسف یسکا است که در نیمهٔ درم سده شانزدهم میلادی می‌زیسته و در ۱۶۰۰ م درگذشته است. درباره دیگر شعرای گورانی زبان نیز قبلاً سخن گفته‌ایم.

از شعرای دیگر که در این سبک کار کرده‌اند می‌توان از میرزا شفیع جمارزی (۱۷۸۵ - ۱۸۵۰ میلادی) نام برد که نویسنده دو قصیده معروف جهانگیر رستم و جنگ نادر شاه بوده است. از آثار ارزشمند می‌توان از حماسه محمد حنفی که نگارنده آن معلوم نیست و همچنین بیژن و منیژه از شاهنامه را نام برد. از آثار ارزشمند دیگر اثر احمد بیگ کوماسی (سده هجدهم میلادی) را می‌توان نام برد که به یاد همسر جوانمرگش سروده است و شهرت بسزایی دارد.

اشعار مذهبی اکثر نویسندگان شناخته شده‌ای ندارند اما شعرایی نیز در این سبک هستند که نام آنها به ما رسیده است (مانند: تیمور قلی بن رضا علی) نظم گورانی و به طور کلی ادبیات و همچنین مسائل گوناگون تاریخی و فرهنگی این مردم تاکنون مورد پژوهش خاصی قرار نگرفته است و دلیل آن احتمالاً کرد انگاشتن گورانها است تنها اشاره علمی کوتاهی که درباره ادبیات گورانی شده، در پانویس مقاله مشهور ولادیمیر مینورسکی است.^۱

تا جایی که آگاهی داریم به زبان گورانی اثر منثوری وجود ندارد و به طور کلی ادبیات مذهبی اهل حق، حتی به زبان فارسی و ترکی

1. Minorsky, pp. 89 - 103

آذربایجانی نیز در اصل به صورت نظم است. در این گروه آثاری نیز به زبان فارسی نگاشته شده که در اینجا می توان از سرانجام نورعلی الهی یاد کرد که ولادیمیر مینورسکی آن منتشر کرده است.^۱ و آثار الحق از همان مؤلف که فرزندش بهرام الهی از گفته های او جمع آوری نموده است، کتاب *حق الحقایق* یا شاهنامه حقیقت حاج نعمت الله جیحون آبادی که به نظم نگاشته شده و دارای ۱۵۰۴۲ دوبیتی است، از آثار مذهبی «سرود دین یارسان» و «دفتر رموز یارسان» را می توان نام برد. اهل حق خود را گاهی «یارسان» یا «یارستان» می نامند که معنی تحت اللفظی آن «محل تجمع یاران و دوستان» است. این اصطلاح محتملاً از پسوند -ستان و ستاک یار ترکیب شده است و آن را از نظر شکل شناسی لغوی می توان را با نام جامعه یزیدیها که «ایزدی خانه» یعنی «خانه و کل تجمع یزیدیها» مقایسه نمود.

دین و اعتقادات مذهبی

گورانها پیرو مسلک اهل حق هستند، آنها را علی الهی نیز می نامند که تا حدی صحیح نمی نماید. مسلک اهل حق نه فقط میان گورانها، بلکه در بین کردها، لرها، آذربایجانیها نیز پیروان فراوانی دارد. ولی با تمام اینها مسلک اهل حق یک پدیده گورانی است. مترادف بودن واژه های گوران و اهل حق تصادفی نیست. پیروان اهل حق گاهی غیر مسلمان محسوب می شوند. چنین اصراری را حتی از زبان خودشان هم می توان شنید که تصادفاً برای تمامی غلات شیعه باگرایشهای صوفیانه صادق است. (مانند: زازاها، بکتاشیها و غیره)

ولی در حقیقت گونه های متعدد فکری در این جریان مذهبی وجود

دارد که به هر تقدیر آنها بر پایه اسلام بوجود آمده‌اند و به طور کلی جزء مذاهب اسلامی محسوب می‌شوند. پیروان اهل حق را در عراق به نام ککایی نیز می‌نامند اما در ایران گاهی داوودی نامیده می‌شوند.^۱

دیگر نامهایی که در ایران به آنها می‌دهند کردبچه، خروس‌کش و طوماری است که آخری را فقط در کتاب دانشمند ارمنی آچاریان می‌توان یافت. وجه تسمیه اصطلاح ککایی چنین توجیه می‌شود که اعضای این اجتماع و گروه مانند تمام گروه‌های محدود و مخفی (esoteric) همدیگر را دوست و برادر می‌نامند. (در کردی ککا و کاکا یعنی برادر است).

مرکز پیروان این مسلک طبق بعضی از روایات در پردیور است که در کناره راست رودخانه سیروان هورومان لوهان قرار گرفته است.

درباره پذیرش مسلک اهل حق در هورومان (ده هجیج) گفته می‌شود که آنان معتقدند که نور حقیقت آنها را به وسیله یک گشایش از تاریکی نجات داده است. با اینکه آنان به مسلک اهل حق رو آورده‌اند، اما تاکنون نیز برای رهبر مذهبی قبل از اسلام خود یعنی پیر - شهریار احترام خاصی قایل هستند و به گفته خردشان کتاب اندرزهای او که به گویش گورانی نوشته شده، اکنون نیز در نوسواد موجود است. لیکن تا آنجا که ما می‌دانیم پیر - شهریار از قدیسین اهل حق است و هیچ گونه نوشته‌ای از او در دست نیست.

طرق اسلامی عرفانی (mystic) بنابر گفته ج. تریمینگهم، اسلام‌شناس شهیر، «عارفان معتقد به امکان ایجاد رابطه مستقیم با خدا هستند و سعی می‌کنند تا به درجه‌ای برسند که در آن حالت این رابطه امکانپذیر باشد».^۲ به قولی آنان سعی دارند رابطه‌ی بی‌واسطه‌ای بین انسان و خدا به وجود آورند. و این یکی از دلایل ضدیت ساختهای رسمی دینی با صوفیگری

1. Mesrop, p. 46

2. Trimmingham, p.

و عرفان است.

از این نظر تقریباً تمام طریقت‌های صوفی‌گرا به ساختهای رسمی سنتی دینی اعتقاد ندارند و این خود باعث تنوع و بی‌چارچوب بودن باورهای مذهبی آنان شده که نه تنها در یک طریقت ویژه، بلکه حتی در یک دهکده و محدوده، گروهی خاص دیده نمی‌شود. کمبود ساخت رسمی دینی تنظیم دهنده بر گوناگونی و اختلاط نظام اعتقادات مذهبی فرق مختلف، افزوده است. تمام کسانی که به پژوهش درباره گروه‌های قومی و مذهبی (اهل حق، زازاها، یزیدیها و غیره) پرداخته‌اند به طور حتم نمی‌توانند این حقیقت را نادیده بگیرند. مثلاً اینجانب هنگام تنظیم مقاله‌ای در خصوص مراسم کفن و دفن یزیدیها و دعا‌هایی که در این مراسم خوانده می‌شود، بیش از ده روایت مختلف از شیوخ آنان ثبت کرده‌ام که بعضی از آنها گاهی کاملاً با هم تضاد دارد.

با وجود اماکن مختلف تجمعات دینی گروه‌های صوفی‌گرا و عارفان در شمار آنها نیز اهل حق، مکان خاصی برای خواندن نماز ندارند و به مسجد و کلیسا نمی‌روند. درک وحدت وجودی که اساس عقاید مذهبی آنها است، مخالف داشتن مکان یا ساختمان خاصی برای ایجاد رابطه با خداست. دانشمند ارمنی اوایل سده بیستم ن. داغاواریان، درباره قزلباشها (یعنی زازاها) چنین می‌نویسد: «روزی از یکی از آنان پرسیدم که: چرا مراسم مذهبی خود را در مساجد انجام نمی‌دهید» جواب داد: «خدا بزرگ است، مگر چنین نیست» گفتم: «بله» گفت: «پس چگونه می‌خواهی که در یک چهار دیواری جا بگیرد» و ادامه داد: «ولی خداوند همه جا هست، در منازل ما هم که مراسم مذهبی خود را انجام می‌دهیم هست»^۱ راه رسیدن به خدا، محو شدن در وجود او بنابر عقاید عارفانه، از راه

درک رمز وجود، تفکر، در خود غور کردن (Medetation) و ایجاد حالت خاص روحی که با ذکر به وجود می‌آید امکان‌پذیر است. مراسم ذکر به وسیله موسیقی مخصوص، خواندن آوازهای دینی، تکرار آیاتی از کلام‌الله مجید و گاهی رقص دسته‌جمعی انجام می‌گیرد که سماع نامیده می‌شود. جالب است که در این مراسم زنان نیز همراه با مردان شرکت دارند.

مراکز تجمع صوفیان در ایران «خانقاه» و در آسیای صغیر «تکیه» نامیده می‌شود. این مراکز تحت ریاست شیخ یا مرشد اداره می‌شود و آنها تربیت روحانی شاگردان خود (اخوان) را به عهده دارند. شیخها پس از مرگ جزو قدیسین شده‌اند و آنها که ارج و منزلت والاتری داشته‌اند مزارشان زیارتگاه شده است. بنابر اعتقاد آنها شیخها دارای روح خداوندی و صاحب کرامت هستند. درجه شیخ، در بعضی از طریقتها مانند نقشبندی موروثی است. در طبقه‌بندی اجتماعی، یزیدیه‌ها و شیخها نیز به عنوان طبقه‌ای خاص به میان می‌آیند. مانند طبقه پیرها و مریدها. میان طریقه‌های صوفی‌گرایانه، گروههایی وجود دارند که آنها را در ایران «درویش» و میان ترک‌زبانان «بابا» می‌نامند. اصطلاح «بابا» در ایران نیز رخنه کرده است (باباطاهر، بابایادگار و غیره).

واژه درویش ریشه ایرانی دارد و وارد زبانهای دیگر نیز شده و معنی ولگرد، بی‌خانمان، صوفی مسلک، فقیردوره‌گرد، و غیره را دارد. این واژه از ریشه ایرانی باستان *adari-gauša** آمده و تقریباً معانی فرمانبر، زیردست و تابع را داشته است. در زبان سعدی این واژه به شکل *zqwšk* آمده است.

صوفیان بطور کلی به دو گروه سنی و شیعه تقسیم می‌شوند. نقشبندیها و قادریها جزو گروه اول هستند و پیروان آنها کردهای ایران و عراق می‌باشند. پیروان اهل حق و زازاهای در سیم که گاهی آنها را اشتباهاً

قزلباشها نامیده‌اند و بکاشیها در ترکیه جزو گروه دوم هستند. در ادبیات علمی، پیروان تمام طریقت‌های شیعه را «شاه علوی» یا «علوی» می‌نامند. آنچه مربوط به واژه قزلباش می‌شود که اشتباهاً به زازاها (ساکنان ایرانی زبان ترکیه شرقی در سیم، ایالت تونجلی کنونی) و به ساکنان ترک زبان غلات شیعه که در همسایگی آنها سکنا دارند گفته می‌شود، اشتباه و بی‌اساس است زیرا قزلباش معنی دیگری دارد یعنی «ملحد سرکش» و بنابراین گفته ترک‌شناس و سلام‌شناس مشهور، ایرن ملیکف «این یک پدیده ترکمنی است».^۱

بنابر نظریه او «اصطلاح قزلباش در زمان پدر شاه اسماعیل یعنی شیخ حیدر (۱۴۶۰ - ۱۴۸۸ م) به میان آمده است و آن نام اولین پیروان صفویه بوده که سربندهای قرمز رنگی می‌بستند و بنابر تبلیغات دینی اولیه صفویه، قزلباشی نوعی شیعی‌گر بوده است که میان ترکمنها (قبایل کوچ‌کننده قبل از تشکیل حکومت عثمانی و اولین سالهای حکومت آنان در آسیای صغیر) پیروان زیادی داشته است و معتقد به دوازده امام و تمام مظاهر غلات شیعه یعنی تجلی، تناسخ و مظهر بوده‌اند».^۲

غلات شیعه علاوه بر مقام خدایی دادن به حضرت علی، خداوند را به عنوان حقیقت مطلق (الحق) می‌پذیرند و این مطلب در عقاید مذهبی گورانهای اهل حق و زازاها آشکار است. زازاها خداوند را به همان نام یعنی «حق» می‌نامند.

قبل از آنکه به مسائل دیگر پردازیم به یک کلیشه (cliché) بسیار رایج درباره پیروان فرق مخلف مسلمان و غیرمسلمان منطقه می‌پردازیم. می‌دانیم که در مورد جریانات هترودوکس میان پیروان متدین به ادیان راستین و بخصوص در قشر روحانی، نسبت به آنان تنفر و ضدیت وجود

1. Melikoff, p. 50

2. Melikoff. همانجا

دشته است.

این رفتار و طرز فکر در ساختهای رسمی دینی آن زمان درباره بسیاری از فرقه‌های مسیحی و همچنین میان، نویسندگان و سیاحان که در مورد کرمانیان، خرمیان و دیگر فرق نو و کهنه بخصوص قزلباشها، اهل حق، زازاها و یزیدیها اعمال می‌شد.

گاهی که به آنان نسبت داده می‌شد در درجه اول، بی‌بند و باری جنسی و دوم رابطه جنسی میان همخونان است. که درباره این اعمال «رایتی را شاهد می‌گیرند که با مختصر تفاوتی در مورد اکثر این فرقه‌ها حکایت می‌شود و آن مراسم موم - سندان و چراغ سندان (چراغ‌کشی) است که بعداً درباره آن شرح مفصل‌تری خواهیم داد.

اصطلاح دیگری که در این مورد به کار می‌رود، اصطلاح خروس‌کشان است و وجه تسمیه آن مربوط به قربانی کردن خروس در این مراسم است که به اصطلاح خروس قربانی با پرشهای خود شمعه‌ها را خاموش می‌کند.

البته نباید فراموش کرد که نزد اهل حق قربانی کردن خروس در مراسم مذهبی معنی خاصی دارد، و هیچگونه ربطی به این مراسم ندارد.^۱

گاهی در میان گروههای قومی همجوار، به این رسم دروغین و پر از نترس که گویا میان پیروان اهل حق رایج است «شلوار کتان» نیز می‌گویند. درباره گروههای هترودوکس چندین مؤلف ارمنی و اروپایی، شنیده‌های خود را بدون تجدید نظر انتقادی به رشته تحریر درآورده‌اند. مؤلف ارمنی اواخر سده نوزدهم میلادی به نام آ. مگردیچیان درباره زازاها چنین می‌نویسد:

«دلمیکها (منظور زازاها هستند) به عنوان ملحد معروفند و بفرقه

1. Mokri 1966 pp. 58, 64 - 66, 186, 203

مذهبی «موم - سونیدرات» یا «چراغ سونیدرات» تعلق دارند. پایه و اساس و نقطه عطف این مذهب چیست؟ سالی یک بار، عصر روزی از روزهای فصل بهار دلمیکها زیر یک سقف جمع می شوند و بعد از پایان نماز که به رهبری شیخ انجام می شود، چراغ را خاموش کرده و مرد و زن، پیر و جوان با هم در می آمیزند. هر کسی دیگری را گرفت خواه خواهر و برادر یا مادر و پسر، با هم جماع می کنند و به همین دلیل آنان را موم یا چراغ سونیدرات یعنی چراغ کشی (چراغ کشان) می نامند.^۱

در همین خصوص یادداشتهای یک سیاح فرانسوی به نام فوتتانه که در اوایل سده پیش می زیسته بسیار جالب است که درباره قزلباشهای سیواس چنین می نویسد: «آنها هیچ ابایی ندارند از اینکه در حضور دوستان با زناشان جمع آیند.»^۲

چنین سنتی را به یزیدیهها نیز نسبت می دهند و آنان را شیطان پرستان، ززادگان، آب دهان شیطان نیز می نامند. یک افسر روسی به نام آ. و. ایلیسوی در دهه هشتم سده نوزدهم میلادی، سفرنامه ای منتشر کرده است که در آن به عنوان شاهد عینی به یکی از مراسم شبانه یزیدیهها که به قول او به خدای تاریکی اهدا شده بود اشاره می کند. این مراسم در کوههای آفرین برپا شده بود.^۳

قابل درک است که تمام این تصورات دور از حقیقت بوده و نتیجه تأملی مذهبی و خرافات است که در سده های متمادی در آن سرزمینها حکمفرما بوده است. بی شک می توان گفت که پیروان مذهب اهل حق زاهای، یزیدیهها و هواداران فرقه های دیگر، مردمی هستند: دارای اصول اخلاقی والا و بدور از تعصب و تنگ نظری افراطی.

1. Mkrtčian, p. si

2. Fontanier, p. 168

3. Eliseev, PP.

بهر حال آنچه به اهل حق مربوط می شود، جهان بینی سرشار از شکیبایی، آزادمنشی خاص، و انسان دوستی است. در این خصوص والنتین ژوکوفسکی مؤلف یکی از اولین آثار درباره اهل حق می نویسد: «با اعتقاد به این که موجودات جهان همگی پاک هستند، آنها گوشت خوک و گوشت پرندگان بدون سنگدان را می خوردند، شراب می نوشند، البته به اندازه و آن را گناه نمی دانند. شراب را به اندازه می نوشند چون اعمالی را که ممکن است در اثر زیاد خوردن مشروب از آنان سر بزند نمی پسندند. بدین ترتیب پیروان اهل حق به هیچ ناپاکی اخلاقی انسان معتقد نیستند جز قتل یا دزدی و نظایر آن و برای رستن از آن ناپاکیها، مرتکبین این اعمال را از میان خود طرد می کنند.»^۱

این مطالب را با کمی تغییر می توان به تمام مذاهب هترو دکس منتسب کرد. جالب است که فونتانیه نیز در یکی از یادداشتهاش می نویسد: «در مدت کوتاهی که من با قزلباشها در تماس بودم در رفتار آنان سادگی بیش از حد، صداقت و فداکاری دیدم.»^۲

ژوکوفسکی

دعایی که یزیدیهها هنگام صبح بعد از بیدار شدن از خواب می خوانند نیز جالب است.

Xwadē, tē vē sive hari āliyā 72 milati, girtia hawsā, nafse tangiyā, sare sar balgyā, k'asivā - k'ūsiva, pašebeyi hawara ma, ezdiy^Π.

«خداوندا به داد محبوسان، زجر کشیده ها، بیماران، فقرا و مستمندان هفتاد و دو ملت برس و سپس به داد ما یزیدیهها نیز برس». این نمونه درخشانی از انسان دوستی و نوع دوستی آنها است.

1. Zhukovskij.

2. Trowbridge, p. 345.

اهل حق خداوند یکتا را می‌پرستند و معتقد هستند که خداوند، جهان و کائنات را پدید آورده و موجودات و انسان را آفریده است. خداوند همه جا هست و هیچ گوشه‌ای از وجود او خالی نیست. پیروان اهل حق خداوند را از نظر تجلی علم و فضل قابل تجسم می‌دانند.^۱

آنها به آفریدگار و اتحاد غیر قابل تفکیک خالق و مخلوق ایمان دارند که آنان را به حضور خداوند در تمام عرصه‌ها معتقد می‌سازد. که در اصطلاح عارفان آن را وحدت وجود می‌نامند. خداوند در همه جا و همه چیز است لذا با کشتن حیوانات و انسانها و از بین بردن نباتات و گیاهان، قبل از هر چیز به خداوند توهین می‌شود. از اعتقادات راسخ اهل حق تناسخ است که در اعتقادات یزیدیه و مسلکهای مشابه نیز وجود دارد. بنابراین اعتقاد، روح پس از مرگ در بدن انسانی دیگر تجلی می‌کند و گاهی نیز در جسم حیوانات جای می‌گیرد. اگر صاحب آن در زندگی جسمانی زیاد گناه کرده است. در این مورد مرگ را مانند اردکی می‌دانند که در نقطه‌ای به آب فرو می‌رود و نقطه‌ای دیگر سر از آب بیرون می‌آورد. به همین ترتیب روح هزار و یک بار در بدنهای دیگر حلول می‌کند و در نهایت از گناهان پاک می‌شود و در رستاخیز به حضور مهدی می‌رود و این اختصاص به آفریدگان از «زرده - گیل» (گل زرد) یعنی اهل حق دارد. ظهور و تجلی در ترکی با واژه «دُن» و در فارسی «جامه» گفته می‌شود و با این واژه‌ها بدن را به لباس موقت و پدیده‌ای گذرا تشبیه می‌کنند.

اسطوره آفرینش نزد آنان یکی از مطالب بسیار جالب است. که بنابر آن، خداوند از ذات رحیم خویش دُرّی را به وجود آورد که در صدف قرار داشت و با آب اقیانوسهای پیش آفریده پوشیده شده بود و بعدها نور

وجود خداوند از همین دُرّ تاییدن گرفت.^۱

بنابر اعتقادات آنان شروع دوران آفرینش جهان روحانی با ترک خوردن این مروارید آغاز می‌گردد. و آفرینش در در مرحله یعنی مرحله آفرینش جهان روحانی و مرحله آفرینش جهان مادی بوده است. این روایت در اصل با آنچه در دفتر سیاه یزیدیه آمده است شباهت دارد. در آنجا نیز از مرواریدی که از ذات پاک خداوند به وجود آمده سخن رفته است.

به طور کلی باید متذکر شد که در عقاید دینی و قومی ایرانیان، مروارید از ارزش نمادین خاصی برخوردار است. آن نشانه پاکیزگی و پارسایی است و به این معانی در ادبیات گذشته ایران بسیار به کار رفته است. بنابر عقاید عرفانی مروارید نشانه زاده شدن روح و ارتباط گرفتن با آگاهی است، اما صدف به منزله نشانه جهان است و اساس کاربرد معنایی آن کنایه از آغاز آفرینش است.

واژه گوهر «مروارید و الماس» از ابتدا در فارسی معنی وجود ذات را دارا بوده است و معرب آن جوهر است. اهل حق معتقد به شکل‌گیری خداوند در انسانها و ظاهر شدن خداوند به شکل انسان هستند. به نظر آنان تجلی الهی در هفت مرحله به وجود آمد، است و ادوار و مراحل رایج این مذهب را تشکیل می‌دهند. چهار مرحله اول تجلی عبارتند از: پروردگار، حضرت علی بن ابی طالب، شاه خوشین و سلطان سحاک (اسحق). تولد شاه خوشین از مادری باکره است که از اشعه خورشید آبیستن می‌شود از خیلی جهات با تولد حضرت مسیح بنابر روایات مسیحیان شباهت دارد. روایات مربوط به شاه خوشین از لرستان سرچشمه گرفته و ظاهراً منعکس کننده مراحل اولیه اعتقادات آنها است.

ولی شکل‌گیری نهایی اعتقادات مذهبی آنان نزد گورانها بوده که وابسته به فعالیت‌های سلطان سحاک که چهره تاریخی (سده‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی) است می‌باشد. مزار او در پردیور است و به عنوان مظهر و تجلی خداوند مورد پرستش آنهاست.

هر کدام از مظاهر الهی (آواتار) چهار فرشته راهنما یا راهبر دارند (یاران چهار ملک) و یک فرشته مؤنث. در میان آنان به چهره‌های قرآنی و انجیلی نیز برمی‌خوریم مانند داود، موسی و غیره. در گروه ملانکه راهبر به نام شاعر عارف ایرانی باباطاهر همدانی برمی‌خوریم. از قدیسین اهل حق می‌توان از حضرت عیسی، سرکیس مقدس (خضر) که این نام تحت عناوین خضر نبی و الیاس نیز آمده است. او در نظام اعتقادات زازاها، یزیدیه‌ها و بکتاشیه‌ها و در تصاویر مذهبی آنها و دین اسلام دارای نقش مهمی است.

تجلی هفتگانه خداوند با ظهور مهدی یا صاحب‌الزمان به پایان خواهد رسید. روز قیامت بنا بر تصورات اهل حق در شهر زور یا سلطانیه اتفاق خواهد افتاد در روایات مذهبی گورانها انگیزه‌های عرفانی و اسلامی با عناصر ملی و باورهای مذهبی ایران با هم عجین شده‌اند. مثلاً داود سوار بر اسب گلگون (داود انجیل) که گاه اهل حق را به آن نام می‌نامند در اسطوره‌های گورانی از ویژگی‌های خدایان باد و طوفان برخوردار است و به عنوان مهارکننده و مطیع‌کننده بادها و نیرهای قهار طبیعت معروف است.^۲

قربانی کردن که سبز نمودن نیز نامیده می‌شود، بدون تردید با مراسم میوه و ثمر دادن ارتباط دارد و حاوی عناصر بارز دوران کفر و الحاد است.

1. Mkrtchian, P. 51; Abeghian, P. 79. Trimmingham, p. 234; ۲۷۸ ص

2. Minorskiy, PP. 1 - 3.

آثاری نیز از دوران پرستش آفتاب در اعتقادات آنان وجود دارد، چنانکه در بخش تولد شاه خوشین به آن برخوردیم.

رسم داشتن برادر یا خواهر در جهان باقی نزد اهل حق شرط ترار یا اقرار نامیده می‌شود که بسیار جالب است. این سنت دینی با اختلافهای کوچکی بین یزیدیه‌ها و زازاها نیز دیده می‌شود. یزیدیه‌ها آن را «پره» و خوشکا «آخرته» می‌نامند. بین زازاها این رسم «مصاحب» نامیده می‌شود.^۱

از مراسم جالب دیگر انتصاب است که در مورد نودینان اجرا می‌شود و بنا بر اصطلاحات عرفانی «سر سپردن» نامیده می‌شود. این مراسم هنگام تعمید دادن کودکان و قبول آنها به عنوان عضو محقق جماعت و همچنین نودینان انجام می‌شود. و آن را «مراسم گردو شکستن» می‌نامند. این مراسم در مورد فرزندان شش الی هفت ساله خانواده‌های معتقد و مؤمن اجباراً اجرا می‌شود و مراسم آن چنین است که: کودک از دامن سید گردویی بر می‌دارد و به سید می‌دهد. او آن را روی سر کودک شکسته بین حاضران تقسیم می‌کند. گردو به منزله سر کودک یا نودین است که آن را به اجتماع خود تقدیم می‌کند. آنان در ضمن معتقدند که گردو در هندوستان راز عرق مهدی (نجات دهنده) به وجود آمده است.^۲

مجامع و مراسم دسته جمعی مذهبی در مکانهایی خاص که آنها را «جمع خانه» می‌نامند انجام می‌گیرد. «جمع خانه» تالار مفروشی است که روی دیوارهای آن تمثالهایی از حضرت علی علیه‌السلام و سوره‌هایی از قرآن کریم که به خط فرش نگاشته شده و یا «یاهو» و «یا حق» به چشم می‌خورد. یکی از اعیاد مهم پیروان اهل حق «جشن یاران» است که قبل از

1. Asatrian, 1985; Asatrian - Gevorgian, P. 507.

2. Zhukovskiy

آن مدت سه روز، روزه می‌گیرند. در پایان روز سوم جشنی برپا می‌کنند و خروسی را قربانی می‌کنند و گوشت آن را از استخوان جدا کرده بین شرکت‌کنندگان در جشن تقسیم می‌کنند. به دلیل خروس این جشن به نام «جشن خروس‌گشان» نیز معروف است. در قدیم جشنی هم وجود داشته که حیوانات بزرگ را در آن جشن قربانی می‌کردند و بنام «گاو‌بُران» معروف بوده است.^۱

گورانها عید نوروز را نیز با شکوه فراوان جشن می‌گیرند. در اعیاد و روزهای بخصوصی، رسم بر این است که به مکانهای مقدس و بر مزار قدسین حاضر می‌شوند و قربانی می‌کنند و آن در درجه اول خروس است که گوشت آن چنان که گذشت بین حضار تقسیم می‌شود. از اماکن مقدس گورانها که بیش از همه مورد احترام است، مزار «بابایادگار» (که بنا بر بعضی از روایات، فرشته رهنمای سلطان سحاک (اسحق) است) و پیر شهریار (که نام او قبلاً آمده است) و به گویش گورانها «پیر شلیار است که به زیارت مراقد آنان می‌روند.

بالاترین درجه روحانیت اهل حق، سیدها قرار دارند که بنابر روایات مختلف از نسل هفت فرزند سلطان سحاک هستند. از درجات دیگر روحانی رهبرها (دلیل) یا پیرها هستند که مشاور مسائل روحانی جامعه اهل حق و از رهبران طریقت صوفیان هستند. در بعضی از طریقتها به جای سیدها، شیخها قرار دارند (مانند یزیدیها). سیدها از نظر توانایی مالی و طرز معاش با اعضای دیگر جامعه هیچ‌گونه فرقی ندارند. آنان ملبس به کسوت سیدهای مسلمان یعنی قبای بلند، عمامه و شال کمر سبز رنگ هستند. سیدها اجتماعات گوناگون مذهبی را رهبری می‌کنند و در صورت منصوب شدن به این مقام، نام خلیفه بر خود می‌نهند. این لقب را

جانشینان شیخها یعنی رهبران بعضی از طریقت‌های صوفی نیز دارا هستند. درجات دیگر روحانی را «چاوشها» و «کلام خوانها» تشکیل می‌دهند. وظایف آنان اجرای عملی مراسم مذهبی است (قربانی کردن، آواز خواندن و غیره) یکی از ویژگیهای خاص ظاهری قشر روحانی داشتن محاسن است ولی به طور کلی هر گوران معتقد و مؤمن باید سییل (آب خور دارای شارب) داشته باشد. نزد یزیدیه‌ها نیز چنین مرسوم است. امروزه این رسم نزد گورانها و یزیدیه‌ها معنی و اهمیت قبلی خود را از دست داده است ولو اینکه ارزش نمادین آن هنوز برای آنها بوضوح قابل درک باشد.

در ایران معاصر، پیروان اهل حق چه گورانها و چه گروههای دیگر، آزادانه به برگزاری مراسم مذهبی خود مشغولند، ادبیات مذهبی خود را منتشر می‌کنند و مجامع اماکن اجتماع مذهبی خود را در پایتخت و دیگر نقاط کشور دارا هستند.^۱

کردهایی که در اطراف قبایل گورانها زندگی می‌کنند از پیروان مذهب سنی شافعی هستند و به لحاظ اعتقادات صوفیانه در زمرة نقشبندیه و قادریه محسوب می‌شوند که پیروان دو فرقه آخر، بیشتر قبایل کرد همجوار عراق هستند.

خلاصه و مؤخره

این مقاله گزارشی کلی درباره گورانها است و در نهایت سعی شده است تا تمام جوانب زندگی و مسائل آنها را در بر می‌گیرد. با در نظر گرفتن اینکه درباره این مردم اختلافات و اطلاعات ضد و نقیض زیادی در صفحات ادبیات تخصصی و قوم‌شناسی دیده می‌شود. (رجوع شود به

کتابشناسی این مقاله) طبیعتاً این نوشته نمی‌تواند عاری از نواقص و کاستی باشد.

علاوه بر آن کامل نبودن اطلاعات و فقدان منابع موثق از دشواریهایی است که مؤلف همواره با آن روبرو بوده است. این پژوهش راهنمایی است برای پژوهشهای بعدی که هم اکنون در آکادمی علوم ارمنستان، انستیتوی شرق‌شناسی شعبه ایران‌شناسی و مجله ایران‌نامه (منتشره در ارمنستان) در پیش است.

برای توضیح بیشتر باید گفت به طور کلی چندین موقعیت مهم، بوضوح مانع پژوهش در خصوص اقوام و گروه‌های مذهبی در ایالت‌های غربی ایران می‌شوند و هر پژوهشگری این مسئله را باید در نظر داشته باشد که گوناگونی مذهبی این نواحی تا حد زیادی به دست آوردن معیارهای معین قومی و ملی (زبان، مکان، فرهنگ) را دشوار می‌کند. گاهی بسیار مشکل می‌توان زیستگاه و مرزهای یک گروه قومی را از نقطه شروع تا نقطه پایان مشخص کرد. اگر بر تمام اینها، مهاجرتها و جابجاییها را نیز بیفزاییم کار دشوارتر می‌شود. نامهای قومی (ethnonyms) نیز دارای پایه‌های اساسی و مشخصی نیستند و اکثر این نامها از تعبیرات اجتماعی سرچشمه گرفته‌اند و می‌توانند کاملاً مربوط به گروه نژادی دیگری باشند. مثلاً نام گوران که متعلق به قبیله‌ای بوده، در مرور زمان به نام مذهب تبدیل و شناخته شده است و این نام به اقوام ترک زبان نیز اطلاق می‌شود. خودشناسی قومی نیز نمی‌تواند ملاک قرار بگیرد و بیشتر در سطح ادراک عشیره‌ای (قبیله‌ای) قرار دارد و در اغلب مواقع در برداشتهای مختلف و در هم دینی حل شده است.

تنها معیار موثقی که تا حدی برای تعیین قومیت در نواحی مذکور وجود دارد، زبان ساکنین این مناطق است که آن هم در بسیاری از مواقع از جمله دوزبانی (bilingualism) و یا درگوشی (diglossia) بودن قاطعیت

خود را نسبتاً از دست می‌دهد.

علاوه بر مواردی که گذشت گروه کثیری از سکنه این مناطق متعلق به مجتمع مذاهب مخفی هستند و این یکی از موارد بسیار مهمی است که در راه پژوهش در خصوص آنان موانعی بوجود آورده و کار را دشوار کرده است.

خلاصه، پژوهش در باب گورانها و همچنین گروه‌های قومی مذهبی منطقه، محتاج به بررسی همه جانبه و در ضمن احتیاط فوق‌العاده‌ای است، که البته با در نظر داشتن آنچه گفته شد، باز هم امکان خطا و اشتباه زیاد است.

علائم گوناگون و متفاوت قومی گاهی پایه و ریشه حوادث سیاسی قرار می‌گیرد. مثلاً فقط با در نظر گرفتن ریشه‌های اجتماعی، مذهبی، زبانی، قومی و اقتصادی جامعه‌گرد می‌توان جریانات سیاسی کنونی آنها را توجیه کرد. در پایان باید بگویم که این مقاله چکیده‌ای است از کتاب اینجانب که به زبان ارمنی نگاشته‌ام و بدیهی است مسائل بسیاری وجود دارند که در این خلاصه نمی‌گنجد و فقط بخش مختصری از آن در اختیار خوانندگان محترم و پژوهشگران عزیز گذاشته شده است.